

## ردپای اساطیر، افسانه‌ها، خرافات و جادوگری در داستان شما که غریبه

### نیستید

مریم شیری\*

### چکیده

خرافات، واکنش انسان‌ها در برابر امور و پدیده‌های اسرارآمیز طبیعت و جهان رازآلود اطراف است. باورهای خرافی انسان‌ها در طول تاریخ، منجر به پیدایش جادو شده است. برماست که دربارهٔ جادو خرافات پژوهش نماییم و با غربال اندیشه و تدبیر، آن‌ها را از ساحت حقیقت زدوده، به تعالی فرهنگ عامهٔ ایران و جهان کمک کنیم. شعر و داستان، عرصهٔ بروز و بازتاب فرهنگ عامه است. خرافه‌ها، مصادیق سحر و جادو، اساطیر و افسانه‌های هر قوم و هر ملت که آینهٔ تمام‌نمای فرهنگ آن قوم و ملت است به زیبایی در داستان بلند شما که غریبه نیستید، اثر «هوشنگ مرادی کرمانی» نمود یافته است. مخاطبان اصلی داستان، کودکان و نوجوانان هستند و داستان، انبوهی از میراث فرهنگی گذشتگان (اساطیر، افسانه‌ها و جادوها و خرافات) را به ایشان منتقل می‌کند و در پاس‌داشت فرهنگ عامه گامی بلند برمی‌دارد. بیان ساده، صمیمی، روان و شیرین هوشنگ مرادی کرمانی، نمونه‌ای بی‌بدیل از داستان‌های محلی را پیش روی مخاطب می‌گذارد. نکتهٔ بسیار مهم، طنز پنهان نویسنده و طعنهٔ پس‌پردهٔ داستان است که خرافه‌ها و جادوها را به‌سخره گرفته است. این اثر، منبع مهم مطالعهٔ فرهنگ عامهٔ روستایی است و از رهگذر مطالعهٔ اساطیر، افسانه‌ها، جادو و خرافات موجود در جامعه و بازتاب آن در داستان شما که غریبه نیستید، به درکی جامعه‌شناختی، زیبایی‌شناختی و روان‌شناختی از جامعهٔ روستایی ایران در عصر زندگانی نویسنده می‌توان رسید.

---

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و پژوهشگر فرهنگ عامه. ایران shiri.maryami@gmail.com

کلیدواژه‌ها: اساطیر، افسانه، جادو، خرافات، داستان، هوشنگ مرادی کرمانی

۱- مقدمه

## ۱-۱- بیان مسأله

کاوش دربارهٔ فرهنگ عامه، آداب و رسوم و عقاید و اندیشه‌های مردم ایران زمین از جنبه‌های گوناگون علمی، روان‌شناختی، تاریخی، اجتماعی، فلسفی، سیاسی، فرهنگی و... اهمیت بسیار دارد؛ به‌علاوه با گشت و گذار در فرهنگ عوام، به گنج‌های ادبی بسیار گران‌بهایی می‌توان دست یافت.

دانشمندان خارجی و مستشرقان، بیش از محققان ایرانی در زمینهٔ مطالعهٔ فرهنگ عامهٔ ایران تلاش کرده‌اند. متأسفانه تا کنون مطالعات فولکلور ایران توسط ایرانیان بسیار اندک بوده است. در عهد صفوی کتاب *عقاید النساء* (کلثوم ننه) را آقاجمال خوانساری (از مجتهدان عصر صفویه) نوشته است و در آن بسیاری از خرافه‌های زنان روزگار خود را بازنموده است. پس از آن در سال ۱۳۱۲، صادق هدایت با انتشار *نیرنگستان*، گام اصلی را در این زمینه برداشته است. «او در حقیقت بنیان اصلی این کار را گذاشت، راه درست تحقیق و طرز جمع‌آوری فولکلور را نشان داد و خود از روی قاعده و اصول دقیق علمی به این کار پرداخت.» (آرین‌پور، ۱۳۷۹: ۴۵)

صادق هدایت در معرفی فولکلور و تحقیق دربارهٔ پیشینهٔ آن، آمبرویز مورتن (Ambrois Morton) را اوّلین کسی می‌داند که در ۱۸۸۵ میلادی، آثار باستانی ادبیات توده را فولکلور (Folklore) نامید؛ یعنی دانش عوام. (هدایت، ۱۳۷۸: ۴۵۹) تقریباً هفده سال بعد، علی بلوکباشی، وضع این اصطلاح را به ۱۸۴۶ میلادی می‌رساند و آن را به عتیقه‌شناسی انگلیسی به نام تامس منتسب می‌کند. (بلوکباشی، ۱۳۴۱: ۱۹۰) «چون تامس این اصطلاح را در ۱۸۴۶ میلادی با نام مستعار آمبرویز مورتن را در نوشتهٔ خود به کار می‌برد.» (دهباشی، ۱۳۸۱: ۴۲۳) این گمان اشتباه پیش می‌آید و بیشتر پژوهشگران، تصور می‌کنند آنان دو نفر هستند.

## ۱-۲- تعاریف و تقسیم‌بندی‌ها

کلمه فولکلور مرکب از دو جزء folk و lore است. جزء اول را در فارسی به مردم، خلق و عوام ترجمه کرده‌اند و بخش دوم را به دانش، آگاهی، دانستنی، معلومات، حکمت و کلماتی از این‌گونه برگردانده‌اند. (بیهقی، ۱۳۶۷: ۱۸)

فولکلور، درحقیقت دانشی است که به مطالعه همه‌جانبه ابعاد هر جامعه اعم از اندیشه‌ها، دانسته‌ها، خرافه‌ها، اساطیر، کارکردها و باورهای مردمان می‌پردازد و کیفیت روابط اجتماعی آنان را شرح می‌دهد. یکی از مهم‌ترین منابع درجهت شناخت نیازها و خواسته‌های هر ملت و نیز رفع خطاها و کمک به پیشرفت و بهروزی مردمان هر سرزمین، شناخت فرهنگ عوام و منش عامیانه آن جمعیت و ملت است. درواقع یکی از منابع گرانسنگ تحقیق و پژوهش در فرهنگ عامه هر دوره، آثار ادبی آن روزگار است.

اولین کسانی که نوعی تقسیم‌بندی از صورت‌ها و موضوع‌های فرهنگ عامه به‌دست داده‌اند، رشید یاسمی و صادق هدایت هستند. رشید یاسمی پس از برشمردن منافع بررسی و گردآوری مواد فولکلوری مانند حکایات، شعر، تصنیف، سرود، ترانه، بحرطویل، لغات، امثال، آثار قدیم، مکان‌های طبیعی، عقاید و آداب، تحریفات در اعلام، فرم‌های سلاطین و حکام قدیم، قباله و بنچاق‌های عتیق و راهنمایی روش جمع‌آوری آن‌ها، نخستین بار در ایران و در سال ۱۳۱۴، مواد فولکلوری را طبقه‌بندی می‌کند. این طبقه‌بندی شامل ۲ بخش است: آثار مادی و آثار معنوی.

در فرهنگ‌ها افسانه را این‌گونه معنا کرده‌اند: «سرگذشت و حکایات گذشتگان باشد.» (تبریزی، ۱۳۶۲) «قصه، داستان، حکایت، تمثیل، سرگذشت» (نفیسی، ۱۳۵۵) «آفسانه و افسانه نیز هست.» (شاد، ۱۳۳۵-۱۳۳۶) «قصه و حکایت بی‌اصل و دروغ که برای قصدی اخلاقی یا تنها برای سرگرم‌کردن ساخته‌اند. قصه‌ها که برای اطفال گویند. فسانه.» (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۶۰)

اسطوره، مفهومی گسترده است که پژوهشگران تا کنون تعریفی یکسان، دقیق و پذیرفتنی برای آن نیافته‌اند؛ هریک براساس باور، دیدگاه، وابستگی‌های اجتماعی و بر مبنای دانش خاص خویش آن را تعریف کرده‌اند.

برخی از اسطوره‌شناسان، با دیدگاه مذهبی به اسطوره نگاه می‌کنند. میرچا الیاده، دین‌شناس رومانیایی، اسطوره را چنین تعریف می‌کند: «اسطوره نقل‌کنندهٔ سرگذشت قدسی و مینوی است، راوی واقعه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده‌است. به بیان دیگر، اسطوره حکایت می‌کند که چگونه از دولتی سر و به‌برکت کارهای نمایان و برجستهٔ موجودات مافوق‌طبیعی، واقعی، چه کل واقعیت، کیهان یا فقط جزئی از واقعیت، جزیره‌ای، نوع نباتی خاص، سلوک و کرداری انسانی، پا به عرصهٔ وجود نهاده است. بنابراین، اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است.» (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴) ابوالقاسم اسماعیل پور می‌گوید: «اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه‌ای نمادین دربارهٔ ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق‌طبیعی و به‌طور کلی جهان‌شناختی که یک قوم به‌منظور تفسیر خود از هستی به‌کار می‌بندد.» (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۱۳)

امیرحسین ذکریگو در دیدگاهی جامعه‌شناختی، اسطوره را چنین تعریف می‌کند: «اسطوره جلوه‌گاه هنر و اندیشهٔ هر قوم و ملتی است و اسطوره‌ها ماندگارترین پدیده‌هایی‌اند که با دو روی آشکار و پنهان، روشن‌ترین و نهفته‌ترین تعالیم فرهنگی را در خود جای داده‌اند.» (ذکریگو، ۱۳۷۷: ۷)

از دید روان‌شناسی و در نظر یونگ و فروید، اسطوره‌شناسی دانشی است که از فرافکنی نمادین تجربیات روانی نوع بشر به‌وجود آمده‌است. فروید معتقد است: «اساطیر ته‌مانده‌های تغییر شکل یافتهٔ تخیلات و امیال اقوام و ملل و رویاهای متمادی بشر در دوران جوانی‌اند.» (باستید، ۱۳۷۰: ۳۳) یونگ می‌گوید: «[اساطیر] چیزی جز تاباندن روان‌شناسی ناخودآگاهی بر آسمان نیست. اساطیر هرگز هشیارانه آفریده نشده‌اند و نخواهند شد.» (باستید، همان: ۳۴)

برخی تعریف‌ها از دیدگاه تاریخی برمی‌آیند: «اسطوره عبارت از ثبت نمایش‌وار و کوتاه موضوعاتی چون تاخت و تازها، مهاجرت‌ها، دگرگونی‌های سلسله‌های شهریار، پذیرش آیین‌های بیگانه و اصلاحات اجتماعی است.» (ژیران: ۱۳۷۵: ۱۳)

هرکدام از این تعریف‌ها تنها بخشی از اساطیر را دربرمی‌گیرد و جنبه‌هایی از آن را بیان می‌کند. مهدی رضایی در تعریفی کامل‌تر و جامع‌تر می‌نویسد: «اسطوره‌ها بقایای فرهنگ معنوی گذشتگان هستند که اکنون دیگر کسی آن‌ها را باور ندارد.» (رضایی، ۱۳۸۳: ۳۲)

گسترده‌گی معنا و کارکرد اسطوره، موجب شده تا پژوهشگران حوزه‌های گوناگون دین، تاریخ، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، هنر، فلسفه، ادبیات و... به مطالعه آن پردازند و هرکدام بر مبنای دانش خویش، آن را به گونه‌ای خاص تعبیر کنند. درحقیقت، رد پای اسطوره در تمام شاخه‌های دانش بشری دیده می‌شود.

بر اساس آنچه در فرهنگ‌ها و دیگر کتاب‌ها آمده، معنا و مفهوم افسانه و اسطوره بسیار به هم نزدیک است. فرهنگ‌های فارسی تقریباً فرقی میان مفهوم این دو قائل نشده‌اند. فرهنگ‌های انگلیسی، تخصصی‌تر به موضوع پرداخته‌اند و برای این دو مفهوم، تفاوت‌هایی بیان کرده‌اند. بعضی از مصداق‌ها را پژوهشگری خاص افسانه و دیگری اسطوره می‌داند.

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین فرق بین اسطوره و افسانه این است که افسانه هیچ‌گاه مرجع ایمان هیچ ملتی نبوده است و صرفاً زاییده خیال و فکر است؛ از طرفی افسانه‌ها به عنوان داستان‌هایی برای مشغولیات و مسرت خاطر سروده شده‌اند درحالی‌که داستان‌های اساطیری همراه با معجزات و معتقدات مذهبی هستند. در جوامع بدوی که ایمان به اساطیر هنوز امری استوار است، افراد بدوی به خوبی قادرند این دو را از یکدیگر تفکیک کنند. (فاطمی، ۱۳۴۷: ۱۸)

خرافات واکنش انسان‌ها در برابر امور و پدیده‌های اسرارآمیز طبیعت و جهان ناشناخته و رازآلود اطراف است. رخدادهای طبیعی گوناگون همچون سیل‌ها، زلزله‌ها،

آشفشان‌ها، آذرخش‌ها، بارش‌ها، خسوف‌ها و کسوف‌ها، مهاجرت‌ها، بیماری‌های گوناگون و واگردار، رخدادهای ناشی از دخالت انسان همچون جنگ‌ها و هزاران حادثهٔ وحشتناک و ناباورانه، انسان ناآموخته و سرگشته را برآن داشته تا برای تأویل و تفسیر این‌گونه پدیده‌ها، به وهم و خیال گستردهٔ خویش روی آورد و برمبنای درک تخیلی خود، آنچه را می‌بیند اما در نمی‌یابد، به‌گونه‌ای تعبیر کند؛ گاه این تعبیرها و تفسیرها باتوجه به حس ششم و ذهن اندیشمند آدمی، درست و واقعی درمی‌آید.

در توضیح خرافات، فرهنگ‌ها آورده‌اند: «حکایت‌های شب.» (صفی‌پور، ۱۳۷۷ق) «سخنان پریشان و نامربوط» (تبریزی، ۱۳۶۲) «سخنان بیهوده و پریشان که خوش آیند باشند.» (غیاث‌الدین محمد، بی‌تا) «جمع خرافت، ۱. سخنان بی اصل ۲. افسانه‌ها، سخن بیهوده، باطل، افسانه‌ای و اسطوره‌ای است.» (معین، ۱۳۷۱)

چرا این‌گونه باورها به خرافه موسوم شده‌اند؟ «گفته‌اند که خرافه مردی پری‌زاده از قبیلهٔ عذره بوده که هرآنچه از پریان می‌دیده نقل می‌کرده و مردم وی را به دروغ داشته و سخنانش را باور نمی‌کردند.» (تبریزی، پیشین)

خرافات از نظر موضوعی به آن‌گونه عقاید و افکاری گفته می‌شود که از نظر ظاهر عجیب و غریب بوده، به‌صورتی ناشناخته، موهوم، شگفت‌انگیز و بالأخره عبث و بیهوده جلوه می‌نماید. (ناصح، ۱۳۵۷: ۵۰۸) تایلور می‌گوید: «خرافات درواقع یک نظام فلسفی صادقانه ولی سفسطه‌آمیز است که اندیشهٔ آدمی به کمک فرآیندهایی که هنوز هم تا حدود زیادی برای ذهن قابل درک است، رشد داده شده است.» (جاهودا، ۱۳۷۱:

(۵۹)

درباره منشأ خرافات باید گفت که خرافات نیز مانند دیگر پدیده‌های فرهنگی، به تدریج اقتباس می‌شود؛ از این‌رو نمی‌توان به‌درستی منشأ و خاستگاه یک خرافه را تعیین کرد. (ناصح، پیشین: ۱۷۸) «فیلسوف سرشناس ارنست هکل درخصوص پیدایش خرافات و افسانه‌ها نزد اقوام اولیهٔ بشر، معتقد است که مبدأ و اصول آنها همه از یک احتیاج طبیعی ناشی می‌شود که به‌صورت اصل علت و معلول در قوانین عقلایی بروز

کرده است.» (هدایت، ۲۵۳۶: ۱۰) «دسته‌ای از خرافات را در اثر اختراع و تحمیل افسانه‌سرا، حدیث و اخبارنویس، منجم پیشگو، جادوگر و دعانویس که به چشم عوام دارای قدر و منزلت بوده‌اند برای استفاده خودشان و گول زدن مردم درست کرده‌اند.» (همان: ۱۷)

دلایل شکل‌گیری و رواج خرافات را در میان مردم چنین گفته‌اند: « نادانی و جهل بشر را می‌توان بزرگ‌ترین دلیل وجود و شیوع خرافات دانست، براین اساس، طبیعی است که امروزه نیز در جوامعی که جهل و نادانی حاکم است، خرافات رواج بیشتری داشته باشد.» (ناصر، پیشین: ۱۷۶) «عامه مردم بالطبع از وقوع آنچه خلاف طبیعت است، لذت می‌برند و این امر می‌تواند یکی از علل رواج خرافات در میان مردم باشد.» (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۴۵) جز این عواملی که آقایان ناصر و زرین‌کوب بیان کرده‌اند، فریب حاکمان جائر در گذر روزگاران که برای سلطه بر مردمان ساده‌دل و ساده‌لوح به هر دست‌آویزی چنگ می‌زده‌اند، همچنین نیرنگ شیدانی که رواج خرافات و جادوگری را بازار کسب مقام، شهرت و یا ثروت خویش می‌کرده‌اند نیز دو عامل بزرگ و اساسی در ایجاد بسیاری از خرافه‌ها و جادوگری‌ها بوده است.

ایران‌زمین، کشوری است که در آن اقوام مختلف با یکدیگر در مراوده و سازش هستند. چندین بار بیگانگان به این کشور حمله کرده‌اند و اقوام جدیدی وارد سرزمین ما شده‌اند، از این‌رو فرهنگ‌های متفاوت در هم ادغام شده و بسیاری از خرافه‌های بیگانگان در فرهنگ ایرانی داخل شده است.

نکته‌ای که خرافات را محل بحث و جدال اندیشه‌ها و عقاید گوناگون می‌کند این است که خرافی بودن یا نبودن بسیاری از باورها و کردارها کاملاً مشخص نیست و نظر افراد گوناگون در این‌باره متفاوت است؛ مثلاً بعضی چشم‌زخم را باوری خرافی و بی‌پایه می‌دانند و برخی دیگر آن را مسئله‌ای قرآنی و حقیقتی محض می‌خوانند.

خرافات پدیده‌ای روانی و اجتماعی است که خواه‌ناخواه تمام انسان‌ها به‌گونه‌ای را درگیر خود کرده است. اعتقاد به خرافات و انجام اعمال گوناگون خرافی، به‌نحوی،

بیش، شخصیت، سطح اندیشه و خردورزی افراد را نمایان می‌سازد. ادوارد تیلر می‌گوید: «وقتی که ما (عادات و اعتقادات) چادر نشینان وحشی را با ممالک متمدن بسنجیم تعجب خواهیم کرد که چقدر از قسمت‌های پست با تغییر جزئی در تمدن عالی دیده و شناخته می‌شود و گاهی هم مشابهت تام دارند.» (هدایت، ۱۳۷۸: ۲۳)

بسیاری از خرافه‌ها و حتی بعضی اعمال ساحرانه در زندگی مردم جوامع گوناگون حکم بت و الهه پیدا کرده؛ به نحوی شگرف با جان و اندیشه مردم درآمیخته‌اند و در باور عوام، پاره‌ای بنیادین از زندگی انسانی شده‌اند. باورهای خرافی «جزء لاینفک همه تمدن‌هاست چه تمدن‌های پیشرفته و به اصطلاح مدرن امروز و چه تمدن‌های بدوی حاشیه‌ای.» (امیری خراسانی، ۱۳۸۲: ۲)

خرافات پلی است که انسان‌ها را به جادو پیوند می‌دهد. جادو و جادوگری در سیر طبیعی زندگی انسان‌ها مانع ایجاد می‌کند. موجب اختلافات و تنش‌های بسیار می‌شود. زندگی مردم را از پویایی، ایمان، تحقیق، تفکر و اراده دور می‌سازد و نادانی را بر جامعه حاکم می‌کند.

«سحر امری است پنهان و درک آن برای اکثریت عقول دشوار است، و آن دانشی است که درباره معرفت احوال فلکی و اوضاع کواکب و رابطه آن با امور زمینی و موالید ثلاثه به طور اخص بحث می‌کند.» (حاجی خلیفه، ۱۳۶۰-۱۳۶۲: ۹۸۰/۲ و ۹۸۱)

اعتقاد ابن خلدون با عقیده سید جعفر شهیدی درباره راست یا دروغ بودن جادو کاملاً متفاوت است: ابن خلدون با واقعی دانستن سحر، گفته است: «آن آگاهی به چگونگی استعدادهایی است که نفوس بشری به وسیله آن‌ها بر عالم عناصر تأثیر می‌گذارد خواه مستقیم و بی‌واسطه باشد یا به وسیله یاریگری از امور آسمانی.» (ابن خلدون، ۱۳۶۲: ۲ / ۱۰۳۹) سید جعفر شهیدی، آن را دروغین دانسته؛ نوشته است: «سحر و جادوگری در گذشته بسیار رایج بوده است و آن عملی است که در آن کاری را که واقعی نیست در چشم بیننده واقعی جلوه دهند.» (شهیدی، ۱۳۵۷: ۳۳)

در دین اسلام از انجام هرگونه جادوگری نهی شده است؛ چه، سحر و جادو روند عادی زندگی را مختل می‌کند و موجب زیان‌رسیدن به انسان‌های بی‌گناه و حتی گاه باعث ازهم‌پاشیدن زندگی افراد می‌شود.

جدای از سحر واقعی و حرام بودن آن (که باید به کلی از ذهن، زبان، دست و عمل مردم جهان برکنده شود) معضلی که گریبان جامعه انسانی را از گذشته تا به حال گرفته، مشکل جادوگران و افسون‌گران دروغین و شیادانی است که با فریب مردمان ساده‌لوح، از آنان اخاذی می‌کنند.

جادو از معضلاتی است که در تاریخ زندگانی مردمان این مرز و بوم، با تمام توان ریشه دوانده است. باوجود تلاش‌های بسیار فرهنگ‌سازان مختلف، هنوز حضور جادو و اعتقاد به جادوگری به شکل‌های گوناگون در جامعه ما دیده می‌شود. اگر خرافات و مولود آن، جادو، را به حال خود واگذاریم، به جان جامعه متمدن و حقیقت‌جوی انسانی می‌افتند و روح جامعه را می‌کشند. اگر خرافات را ریشه‌کن نکنیم، ساحران جوامع چونان پیامبرانی دروغین ادعای نبوت می‌کنند؛ جادو و کنش‌های ناپسند ساحرانه را وحی منزل خوانده، مردم را وادار می‌کنند به راستی و درستی جادو سوگند یاد کنند. باید چاره‌ای اندیشید و راهی یافت تا هرآنچه نادرست و ناپسند است، از ساحت جامعه انسانی زدوده شود.

جامعه‌ای که هوشنگ مرادی کرمانی (۱۶ شهریور ۱۳۲۳)، نویسنده معاصر، در آن بالیده و در داستان‌هایش گوشه‌هایی از آن را به تصویر کشیده است، پر بوده از باورهای خرافی و اعمال ساحرانه. خرافات و جادوگری‌ها، به‌ویژه در جامعه روستایی، گاه روند عادی زندگی را مختل می‌کرده است؛ این خرافه‌ها نتیجه ذهن خیال‌اندیش و وهم‌پرداز فارس، ترک، عرب، کرد، لر، بلوچ و... بوده که شوربختانه بسیاری از آن‌ها به پیکر جامعه متمدن و آزاداندیش انسانی ضربه‌های سختی می‌زده است. جای بسی دریغ و اندوه است که هنوز هم باورها و اندیشه‌های خرافی بسیاری، میان مردمان رواج دارد و افراد را از راه راست منحرف می‌کند. امروزه، بر هر انسانی واجب است از هر طریق که

می‌تواند در رفع این معضل بکوشد و پردهٔ صد رنگ خیال را از روی حقیقت پس بکشد تا دانش راستین، در راه درست، پیش رود.

### ۱-۳- جایگاه فرهنگ عامه در آثار هوشنگ مرادی کرمانی

هوشنگ مرادی کرمانی میان فرهنگ و زندگانی عامه و داستان کودک و نوجوان پیوندی محکم برقرار کرده است. در سرتاسر داستان‌هایش عناصر فرهنگ عوام موج می‌زند. آثار او مملو است از اشاراتی به ضرب‌المثل‌ها، کنایه‌ها، اصطلاحات خاص عوام، واژه‌ها، افعال و عبارات‌های عامیانه. وی آداب و رسوم، اندیشه‌ها، باورها و خواست‌های اجتماعی، مذهبی، خرافی و حتی فردی عامهٔ مردم را در آثارش نمود داده است. همچنین کاربرد واژگان محاوره‌ای و نیز آمیختگی نظم و نثر از ویژگی‌های بارز آثار اوست.

هوشنگ مرادی کرمانی می‌گوید: «عامیانه‌نویسی را از صادق چوبک، شاعرانه‌نویسی را از ابراهیم گلستان، ایجاز را از همینگوی و گلستان سعدی، احساس را از هدایت و طنز را از چخوف و دهخدا آموختم.» (کتابخانهٔ دیجیتال تبیان، بی‌تا) آثار مرادی کرمانی مجالی نیکو برای پژوهش فرهنگ عامه‌ای فراهم می‌سازد. بسامد کاربرد عناصر عوام در آثار وی بسیار زیاد است. در این گفتار بنا بر تنگنای بیانی، شمه‌ای از این عناصر بیان می‌شود.

عناصر فرهنگ عامه اعم از اساطیر، افسانه‌ها، جادوها و خرافه‌های موجود در زندگی مردم روستای سیرچ کرمان (والته اغلب مناطق ایران)، در داستان‌های مرادی کرمانی به‌ویژه در کتاب شما که غریبه نیستید، به‌خوبی نمایان است. این عناصر که درحقیقت میراث گران‌بهای گذشتگان ما هستند و امروزه نیز کم و بیش رواج دارند، با چیره‌دستی و به‌زیبایی در متن داستان جای گرفته‌اند؛ به‌گونه‌ای که ذکرشان، تعمدی و تصنعی به‌نظر نمی‌آید و خواننده را دچار دلزدگی و سردرگمی نمی‌کنند. داستان شما که غریبه نیستید، آیینۀ تمام‌نمای آداب و عقاید روستاییان استان کرمان است.

داستان، از چند جهت اهمیت بسیار دارد:

۱. مخاطب آن کودکان و نوجوانان هستند که آینده این سرزمین در دست آنان است. داستان، انبوهی از میراث فرهنگی گذشتگان (اساطیر، افسانه‌ها و جادوها و خرافات) را به کودکان و نوجوانان منتقل می‌کند و در پاس‌داشت فرهنگ عامه گامی بلند برمی‌دارد.
۲. بیان ساده، صمیمی، روان و شیرین هوشنگ مرادی کرمانی، نمونه‌ای بی‌بدیل از داستان‌های محلی را پیش روی مخاطب می‌گذارد.
۳. اثر مرادی کرمانی منبع مهم مطالعه فرهنگ عامه روستایی است و از رهگذر مطالعه اساطیر، افسانه‌ها، جادو و خرافات موجود در جامعه و بازتاب آن در داستان شما که غریبه نیستید، به درکی جامعه‌شناختی و روان‌شناختی از جامعه روستایی ایران در عصر زندگانی نویسنده می‌توان رسید.
۴. نکته بسیار مهم، طنز پنهان نویسنده و طعنه پس پرده داستان است که خرافه‌ها و جادوها را به‌سخره گرفته است.
۵. عامیانه‌نویسی (واژگان، اصطلاحات و رفتارهای عوام) از ویژگی‌های زیربنایی سخن هوشنگ مرادی کرمانی است.
۶. به‌طور کلی، داستانی برجسته در حیطه داستان‌های محلی و داستان‌های کودک و نوجوان و نیز اثری خواندنی و ارزشمند در زمینه فرهنگ عامه به‌شمار می‌رود.

#### ۱-۴- شیوه نگارش و ارائه مقاله حاضر

گفتار حاضر به سه مبحث اساطیر و افسانه‌ها، جادو و خرافات تقسیم شده است: ابتدا اساطیر و افسانه‌های رایج در روستای سیرچ بیان شده؛ سپس از انواع جادو سخن به میان آمده و در بخش سوم، خرافات موجود در داستان مطرح شده است. بخش‌هایی که به شکل نقل مستقیم از کتاب شما که غریبه نیستید، نقل شده‌اند، به‌صورت «ایرانیکی» نوشته شده‌اند تا دریافت مطلب آسان‌تر و سریع‌تر باشد و میان مطالب آمیختگی رخ ندهد. برای پرهیز از درازنویسی، در پراکنش جزو مطالب نقل شده از این کتاب، تنها شماره صفحه آمده است.

## ۲- بحث و بررسی

## ۲-۱- اساطیر و افسانه‌ها

## ۲-۱-۱- آل

نام دیوی مادینه، یعنی پری بدکار در خرافات زنانه که به شب ششم جگر زچگان برَد و آنان را هلاک کند. بیماری که زن نوزاده را رسد تا شش روز پس از وضع حمل. (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۶۰) در باور عامه، موجودی است با صورتی سرخ‌رنگ و مویحنایی و بینی خاک‌رسی که اگر زن تازه‌زا را تنها بگذارند، سراغش می‌آید و بدو آسیب می‌رساند. به‌همین سبب تا شش یا ده روز، زن نوزا را تنها نمی‌گذاشتند. همچنین سیخی از پیاز یا کارد یا شمشیری برهنه در اتاق زائو می‌گذاشتند تا آل سراغ وی نیاید. در کتاب *جراح دیوانه*، علت واقعی این مشکل بیان شده است: «تب نفاسی تبی است که سراپای بدن را قرمز می‌کند. این بیماری را پدران و مادران ما به اسم آل‌زدگی می‌خواندند؛ یعنی قرمززدگی. آل را عفریتی می‌دانستند که جگر زن زائو را می‌خورد... علت تب نفاسی... چیزی نیست غیر از دست‌های کثیف زن قابله که بچه را می‌گیرد و دست‌هایش با جهاز جنسی زن زائو تماس حاصل می‌کند و اگر زن قابله ناخن‌های خود را کوتاه و دست‌ها را ضدعفونی کند، زن زائو دچار بیماری تب نفاسی نمی‌شود.» (توروالد، ۱۳۸۷: ۳۷ و ۳۸)

با چشم‌های خودش جن و آل و «من دُزما» دیده. (ص ۳۸)

## ۲-۱-۲- ازما بهتران و عزا و عروسی شان

به درخت گل نسترن که حالا گل ندارد نگاه می‌کند... «صدای بزن و بکوشونو می‌شنوی؟ عروس آوردن... ازما بهتران بیشتر شب‌ها عروسی‌شان را آنجا زیر درخت برگزار می‌کردند. بعضی وقت‌ها هم عزا داشتند.» (ص ۲۰۹)

## ۲-۱-۳- امیرارسلان نامدار

نه‌بابا داستان امیر ارسلان را خیلی دوست دارد. هزار بار برایش خوانده‌اند باز هم می‌گوید: «هوشو بلدی کتاب امیر ارسلان بخونی؟» (ص ۲۰۲)

## ۲-۱-۴- پری

پری به عقیدهٔ قدما موجودی بسیار زیبا، روحانی و لطیف بوده است که در بعضی اساطیر از جن شمرده شده است. عده‌ای برای پری بال و پر قائل بوده‌اند. (مصاحب، ۱۳۴۵-۱۳۴۷: ذیل پری) در فرهنگ اشارات، پری این‌گونه توصیف شده است: «پری نیز مانند دیو یا ملک فضلہ ندارد... نیز مانند همای استخوان می‌خورد... پری در شب نمی‌خوابد... در کنار چشمه‌سارها زندگی می‌کند... آنقدر زیباست که هرکه او را ببند عاشق و دیوانه می‌شود (پری‌زده) یا می‌میرد... پری مانند فرشته سرخ‌گونه است حال آنکه دیو و اهریمن سیاه‌گونه هستند.» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۱/۲۲۷-۲۲۹) آفرینش دیو و جن و پری از آتش است.

عمو ابرام می‌نشیند کنج اتاق... به چپش هُف هُف پک می‌زند و دودش را از دماغ و دهانش بیرون می‌دهد و قصه‌های جن و پری می‌گوید. قصه‌هایی که خودش با آنها درگیر بوده و سر خودش آمده. (ص ۳۸)

## ۲-۱-۵- پیر مراد در باور عامه

در چندین جای ایران، زیارتگاه‌هایی به نام پیر غیب یا پیر مراد وجود دارد. پیر مراد آن سوی آبادی است. زیارتگاه است. پایش قبرستان است... پیر مراد، پیر خوبی بوده، مهربان بوده، باخدا بوده، عزیز بوده، غیب شده. (ص ۳۴)

## ۲-۱-۶- جغد (مرغ حق / حق دوست) و مرگ و آوارگی

پرنده‌ای است که مردمان آن را بدیمن می‌دانند. شاید ویرانه نشینی این پرنده در گذر زمان موجب شکل‌گیری این باور شده باشد که جغد پیام‌آور خرابی، نابودی و در نتیجه نحسی و ناگواری است. گویا جغد تنها در روایت‌های ایران باستان و افسانه‌های لاتینی است که جلوه‌ای متفاوت با اندیشهٔ جهانی دارد؛ چنانکه در ایران پیش از اسلام

«پرنده‌ای میمون است که اوستا را از بر دارد و وقتی آن را می‌خواند، شیاطین به وحشت می‌افتند.» (یاحقی، ۱۳۸۹: ۲۸۹) در افسانه‌های لاتینی نیز همین اسطورهٔ نحوست و بدشگونی «به صورت نماد زنان زیبا درآمده است و از آنجا به صورت علامت فال نیک در هر کاری گرفته شده است.» (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ذیل جغد) بعضی می‌گویند جغد پس از حادثهٔ کربلا، خرابه‌نشین شده و به سوگواری و نوحه‌خوانی مشغول شده است. «علت شومی جغد در روایت بلعمی چنین ذکر شده: وقتی دیوان، پشنگ، پسر گیومرث را بر کوه دماوند بکشتند و او، بدون آنکه بداند، غمی در دل احساس می‌کرد، برخاست تا به دیدار پسر برود. در راه جغد را دید که پیش وی آمد و چند بار بانگ کرد و پرید. گیومرث با خود اندیشید که خروش این مرغ به گزاف نیست. چون بر کوه شد، فرزند را کشته یافت. جغد را نفرین کرد. از این رو مردمان او را شوم دارند.» (یاحقی، پیشین: ۲۹۰)

از حیاط، از چنار بزرگ خانهٔ رخساره صدای حق دوست می‌آید. «گوش کن هوشو... کنار هر خونه‌ای که رو درخت بشینه، اون خونه خراب می‌شه. آدماش می‌میرن یا آواره می‌شن.» (ص ۲۰۲)

## ۲-۱-۷- جن

درباورهای مردم مأوای اجنه حمام، مکان‌های تاریک، بیشه‌ها و ویرانه‌هاست. هیئت آنان سیاه و زمخت و در بسیاری از این روایت‌ها بینی آنان کوتاه، چشمانشان زردرنگ و موهایشان مجعد و زیر است و سم دارند. (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۷۳) به کسی که جنیان او را بیزارند، جنی، جن زده یا مجنون می‌گویند.

عمو ابرام می‌نشید کنج اتاق... به چپش هُف هُف پک می‌زند و دودش را از دماغ و دهانش بیرون می‌دهد و قصه‌های جن و پری می‌گوید. قصه‌هایی که خودش با آنها درگیر بوده و سر خودش آمده. (ص ۳۸)

با چشم‌های خودش جن و آل و «من دُزما» دیده. (ص ۳۸)

## ۲-۱-۸- درخت

درختان در باورهای اساطیری، جایگاهی ویژه دارند.

#### ۲-۱-۸-۱- تقدس درخت گز روستای پیر غیب

از آغ‌بابا می‌پرسم: «بابانصرالله این درخت گز رو کی کاشته؟» می‌گوید: «خودش سبز شده، درخت جون‌سختی است که تو کویر خشک سبز می‌شه و سبز می‌مونه. این بزرگ‌ترین درخت گز کویره. مردم اینجا عقیده دارن که یک روز پیرمرد خوب و مهربونی اینجا، زیر این درخت بوده، یکهو غیب می‌شه. اینجا زیارتگاه می‌شه و اسمش می‌شه پیرغیب.» (ص ۳۲)

#### ۲-۱-۸-۲- سرو روستای سیرچ در باور عامه

درخت سرو بلندبالا، بلندترین و پیرترین درخت آبادی ماست... «بابا نصرالله این سرو رو کی کاشته؟» «نمی‌دونم.» «چرا تا حالا کسی اونو نبریده؟ چرا خشک نشده؟» «آگه ببرندش، از جای بریده شده خون درمی‌آد. خشک می‌شه و سیرچ خراب می‌شه. همه می‌میرن.» (ص ۳۳)

#### ۲-۱-۸-۳- شب، سایه سرو سیرچ و دیوانگی

هوشویه وقت نری زیر درخت، سایه‌اش سنگینه، رو آدم که بیفته دیوونه می‌شه. هرکی شب رفته زیرسرو دیوونه شده. (ص ۳۳)

#### ۲-۱-۹- دیو

دیو موجودی افسانه‌ای و خیالی است که گذشتگان آن را موجودی تنومند، زشت و مهیب، شاخ‌دار، دم‌دار و سم‌دار می‌پنداشته‌اند. در فرهنگ اشارات، این موجود به‌خوبی توصیف شده است: «دیو از آهن و بسم‌الله و آیات قرآنی می‌هراسد... دو نوع مسلمان و کافر دارد... دیو مانند شیطان و جن و پری و فرشته از جنس آتش است و فضله و شهوت ندارد... عزیزت‌خوان می‌تواند دیو را تسخیر کرده، در شیشه کند... کار دیو این است که در بیابان‌ها مردم را فریب داده، از مسیر منحرف می‌کند... دیو تنوره می‌کشد و به هوا می‌رود و فوراً خود را به هرکجا که بخواهد می‌رساند... دیو بر پاشنه پا راه می‌رود.» (شمیسا، پیشین: ۴۹۸-۵۰۱)

زمستان و بهار که می‌شد، سیل که می‌آمد باغ علی کوچک می‌شد. آب گل‌آلود و پرزور و پرصدا دیوارهای سنگی باغ را می‌برد. خاک‌ها را می‌لیسید عین دیو. (ص ۱۹۶)

## ۲-۱-۱۰- غول

دربارهٔ غول و پیدایش آن، بسیار سخن گفته‌اند. از جمله اینکه: «غول در فرهنگ عامه چهره‌ای بسیار مرموز و هراس‌انگیز دارد. وی را نوعی از دیوان زشت دانسته‌اند که مردم را در صحراها هلاک کند و به هر شکل که بخواهد درآید و مردم را به نام بخواند و از راه ببرد. به گمان عوام، غول موجودی وهمی است که نیمهٔ بالای تن او بر شکل انسان و نیمهٔ پایین به شکل اسب یا بز تصور شده است.» (یاحقی، پیشین: ۳۱۶) «برخی گفته‌اند که با غول جنگ کرده‌اند و او را کشته‌اند و بعضی مدعی ازدواج با غول شده‌اند. بنا به بعضی روایات، عمر بن خطاب هم غول را دیده است.» (فروزانفر، ۱۳۴۴: ۱۷۰/۱) دربارهٔ پیدایش غول هادر کتاب *عجایب المخلوقات* آمده: «چون شیاطین استراق سمع کنند، خداوند آنها را به وسیلهٔ شهاب‌ها دفع فرماید. بعضی بسوزند بعضی به دریا افتند و نهنگ شوند و بعضی به بیابان‌ها غول شوند.» (قزوینی، بی‌تا: ۳۸۳)

شب درخت گز، غول سیاه خوابیده‌ای است. باد که تویش می‌پیچد هوهو صدا می‌کند. (ص ۳۲)

نمی‌دانم بدبختی چیست، چقدر است. فقط ازش می‌ترسم. فکر می‌کنم بدبختی غول بی‌شاخ و دم است که می‌افتد روی آدم و نمی‌گذارد تکان بخورد؛ مثل قصه‌ها. (ص ۱۷۳)

## ۲-۱-۱۱- گوهر شب چراغ

گوهری است افسانه‌ای که در شب مثل چراغ می‌درخشد و قصه‌اش این است که گاو مانند جانوری است در دریا که در شب بیرون می‌آید گوهر مذکور را از دهان خود بیرون می‌آورد و بر زمین می‌نهد و در روشنایی آن می‌چرد و باز آن را به دهان می‌گذارد و در آب می‌رود، مردم در کمین نشسته‌اند آن گوهر را می‌ربایند. (شاد، ۱۳۳۵-۱۳۳۶). «جواهر گرانبهائی است که در تاریکی چون چراغ می‌درخشد و

به اندازه تخم مرغ است. می‌گویند این گوهر در بینی گاوی است که در دریا زندگی می‌کند و شب‌ها برای چریدن از دریا برمی‌آید و آن گوهر را از دهان یا بینی خود بر زمین می‌گذارد و در روشنایی آن می‌چرد و نزدیک صبح دوباره آن را در بینی خویش جای می‌دهد و به دریا بازمی‌گردد.» (یاحقی، پیشین: ۷۱)

از گاوی دریایی حرف می‌زند که هر وقت از دریا بیرون می‌آید سرفه می‌کند و از دماغش گوهر شب چراغ بیرون می‌افتد. گوهر روی علف‌ها می‌افتد. همه‌جا را روشن می‌کند... هرکس آن گوهر را ببیند و بردارد تا آخر عمر در ثروت و آسایش است. (ص ۲۰۹)

ستاره‌ها تو سیرچ توی آسمان بودند. حالا ریخته‌اند روی زمین کرمان. جابه‌جا گوهر شب‌چراغ است. (ص ۲۱۵)

نیز ص ۲۱۲ و ۲۲۸

## ۲-۱-۱۲- مرغ حق (حق دوست)

مرغ شب‌اوز (مرغ حق، مرغ شبگیر، مرغ شباهنگ) همه‌شب خود را از پای، به شاخ درخت می‌آویزد و حق‌حق می‌گوید تا زمانی که قطره‌ای خون از گلوی او بچکد. (انجوی شیرازی، ۱۳۵۱) «میان برادری و خواهری بر سر مالی نزاعی درمی‌گیرد، زیرا برادر دو بهره از مال را می‌خواسته. خواهر به‌حالت قهر فرار می‌کند و برادرش مرغ حق می‌شود و از آن وقت، به انتظارخواهر می‌گوید: بی‌بی جون دوتا تو یکی من. روایت دیگر این است که مرغ حق یک دانه گندم از مال صغیر خورده و در گلویش گیر کرده است و آن قدر حق‌حق می‌گوید تا از گلویش سه قطره خون بچکد.» (یاحقی، پیشین: ۷۵۷)

شب‌ها از حیاط، از چنار بزرگ خانه رخساره صدای «حق‌دوست» می‌آید. «گوش کن هوشو. داره می‌گه: حق... و... دوست. کسی بوده که با یتیم‌ها دوست می‌شده، ظاهراً از اونا سرپرستی می‌کرده ولی حقشونو می‌خورده. یتیم‌ها آه می‌کشیدن و

فرشته‌ها نفرینش می‌کردن. خدا به شکل پرنده‌ای گنده و بدشکل درش می‌آره که فقط شب‌ها می‌تونه بپره و اینجا و اونجا بره... و حق‌حق کنه.» (ص ۲۰۲)

شب که توی خانه زیر کوار خوابیده‌ایم، باز صدای حق‌دوست از چنار رخساره می‌آید. (ص ۲۸۵)

## ۲-۱-۱۳- من دُزما

موجودی خیالی، عوام معتقدند که او موجود خوبی است و همیشه به نفع بیچارگان و به ضرر سرمایه‌داران عمل می‌کند و گاهی برای شوخی سر به سر بقیه آدم‌ها می‌گذارد. (کرمانی‌نژاد، ۱۳۸۳: ۹) «مردآزما... به هنگامی که به هیئت حیوان، گول یا باشنده‌ای غریب و هراس‌انگیز بر بیننده نمایان می‌شود، اگر بیننده ترسو باشد مدهوش می‌شود و مدزما کف پای او را می‌لیسد و می‌لیسد و می‌لیسد و با این کار او را هشیار و با دیگر بار لیسیدن مدهوش می‌سازد و چندان این کار را تکرار می‌کند که فرد ترسو از هراس می‌میرد.» (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۷۳) «موجود خیالی و افسانه‌ای است که قد بسیار بلند دارد به بلندی کوه؛ مردآزما.» (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۸)

با چشم‌های خودش جن و آل و «من دُزما» دیده. (ص ۳۸)

## ۲-۱-۱۴- ناله‌های زن گناهکار پس از مرگ، در دره نزدیک آبادی

دره‌ای است بغل آبادی و از ما دور نیست. از دره، صدای جیغ و ناله زنی را می‌شنوم، هر شب می‌شنوم. «زنی تو آبادی بوده که زن خوبی نبوده، پشت سر همه حرف می‌زده، وقتی پیر شد، مریض شد. تمام بدنش ورم کرد و تاول زده بود. تاول‌ها می‌ترکید و بوی بدی ازش می‌آمد. ناله می‌کرد، از درد ناله می‌کرد و نمی‌مرد. اهالی آبادی از ناله‌هاش به تنگ او مدن. دردش دوا نداشت. کسی همت کرد صورتش را با دستمال بست. گذاشتش توی چادرشبی و برد گذاشت تو دره تا مردم از شر ناله‌هاش راحت بشن... کم‌کم ناله‌هاش یواش شد و یواش شد تا مرد.» (ص ۳۴)

## ۲-۲-۱- دعانویس

مشربابه پیش دعانویسی می‌رود که گوشهٔ میدان بساط دارد. دو تا دعا می‌گیرد، یکی برای پدرم که حالش بهتر شود و یکی هم برای من که به هر چیزی پيله می‌کنم. (ص ۲۳۹)

## ۲-۲-۲- دشتی (اسپند) و دفع چشم‌زخم

مزادی کرمان می‌گوید: «به اسفند می‌گوییم دشتی.» (مرادی کرمانی، پیشین: ۱۳۵) «اسپند سوختن برای دفع نحوست ستارگان و رفع چشم‌زخم حاسدان و دورکردن جن و جادو نافع است.» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۹۹/۱)

گاو شب توی طویه پایه پا می‌شود، بی‌تاب است... ننه بابا دشتی دود می‌کند. دعا می‌خواند. مرا از طویله بیرون می‌کند. (ص ۱۳۵)

## ۲-۲-۳- فال

فال در مفهوم کلی عبارت از این است که از روی نشانه‌های عینی، سرنوشت انسان یا واقعه‌ای را پیش‌بینی کنند. فال یک واژهٔ عربی است که بر شگون خوب و شگون بد اطلاق می‌شود. «فال‌زدن از دیرباز در مشرق‌زمین رواج داشته است و عوام در هنگام دودلی و نگرانی و درماندگی به راهنمایی کاهنان و ساحران دست به این کار می‌زده‌اند. انواع سادهٔ فال که هم‌اکنون با تفاوت‌هایی در بیشتر شهرها رایج است، حاکی از قوت و رسوخ این رسم کهنه در ذهن عامهٔ مردم است و نشان می‌دهد که چگونه مردم در هنگام درماندگی به عالم غیب پناه می‌برند تا مگر بدین وسیله دریچه‌ای از غیب به رویشان گشوده شود و از سرنوشت آیندهٔ خویش باخبر شوند.» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۵۵)

امروزه، انواع فال‌های جدید در کنار اقسام فال‌های قدیمی در جامعه رواج دارد و انسان‌های سرگشتهٔ بسیاری را برای دریافت پاسخ مطلوب و رسیدن به آرامش، به سمت خویش می‌کشد. مردم، به طرز عجیبی علاقه دارند از آیندهٔ خود آگاه شوند و همین اشتیاق آنان را به فال علاقه‌مند می‌سازد. از جمله فال‌های بسیار رایج در زمان ما

بجز فال حافظ، فال قهوه و فال ورق است. فال قهوه، منبع درآمدی کلان برای فال‌گیران این رشته است.

ننه‌بابا از حافظ خواندن‌ها و فال گرفتن‌ها و تعریف‌های عمو قاسم چیزهایی یاد گرفته است. (ص ۹۹)

پدرم فال حافظ گرفته و با صدای بلند غزلی از حافظ می‌خواند: (ص ۱۱۱)  
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور  
نرفت

#### ۲-۲-۴- کف‌بینی

کفتر، کف دست عمه را نگاه کرده بود و گفته بود: «به‌به چه روزگاری! همه زن‌های آبادی بهت حسادت می‌کنند. دکان شوهرت رونق می‌گیرد.» (ص ۱۲)

#### ۲-۳- خرافات

#### ۲-۳-۱- آبکی بودن شیر گاوهای نذری

هرکس به قنبر و زنش می‌گوید: «شیرتان ابکی است.» می‌گوید: «شیر گاوهای نذری ابکی است. گاو ما نذری است، عوضش برکت دارد.» (ص ۱۲۰ و ۱۲۱)

#### ۲-۳-۲- از روی آتش پریدن بیمار

آتش در نظر ایرانیان مظهر روشنی، پاکی... تندرستی و درنهایت مظهر خداوند است. بیماری‌ها، زشتی‌ها... و همه آفات و بلاها در عرصه تاریکی و ظلمت مأوا و جای دارند... چون افروختن آتش که نشانه غلبه روشنی بر تباهی و بیماری و نکبت بود و موجب تقدس آن می‌شد شناخته گشت، کم‌کم رسم پریدن از روی آتش و خواندن ترانه‌هایی باب شد که به اشارت شادروان استاد پورداوود در واقع زشت است. (رضی، ۱۳۸۲: ۲۳۲ و ۲۳۳) در جشن سوری (چهارشنبه‌سوری) و هنگام پریدن از روی آتش می‌گویند: «زردی من از تو، سرخی تو از من» و می‌خواهند که آتش، بیماری‌ها، رنگ‌پریدگی‌ها و مشکلاتشان را بگیرد و بجای آن سرخ‌رویی و توان و گرمی به ایشان بدهد. این کار درحقیقت، مراسمی مذهبی برای پاکسازی است.

اریون گرفته‌ام... دست پیر و مهربانی تکانم می‌دهد... دستم را می‌گیرد و می‌برد سر  
کوچه زیر درخت توت نجفعلی، آتش روشن می‌کند و مرا از روی آتش می‌پراند.  
(ص ۱۷۱ و ۱۷۲)

### ۲-۳-۳- اقبال، بداقبال، بخت

شب توی خوابگاه خوابم نمی‌برد. از این پهلوی به آن پهلوی می‌شوم. چهره مهربان و  
خنده‌روی عمو را می‌بینم و بچه‌هایش که روی زانوهایش نشسته‌اند. می‌ترسم بلایی  
سرش بیاورم. خودم هم کم‌کم باور کرده‌ام که بداقبالم، سرخورم. (ص ۲۴۹)  
[ننه‌آغا] حرف زد، نالید، به بخت خودش نفرین کرد و از پیشانی بد و سرخوری و  
ظلم من ناله کرد. (ص ۱۶۱)

### ۲-۳-۴- ایستادن پسر بچه بالای تنور و افتادن نان در تنور

خمیر یکی از نان‌ها خوب به تنور نمی‌چسبد و می‌افتد توی تنور. اوقات سکینه تلخ  
می‌شود. می‌توپد به من که: «چند بار بگم بغل تنور وانه ایستا. بچه مردینه که بیاد سر  
تنور، نون می‌تره تو تنور.» (ص ۶۳)

### ۲-۳-۵- بدبیاری

نمایش خوبی نبود؛ نحس بود. یک بار دیگر هم سر اجرای دیگر همین نمایش بدبیاری  
آوردم... ترقه‌ها خیس بودند و درنرفتند و صدا نکردند. روی صحنه مانده بودم چه  
کنم. (ص ۳۲۲)

### ۲-۳-۶- پیشانی سیاه (بدپیشانی)

خاله ماهرخ که آمده بود عیادت، رو به من کرد و گفت: «پاتو که گذاشتی تو این خونه  
فقر و بیچارگی و مرگ آوردی با اون پیشونی‌ات.» (ص ۱۲۳)  
سکینه که برایمان نان می‌پخت می‌گوید: «اون از مادرش، اون از پدرش، اینم از  
آغباباش. دیگه سر چه کسی رو می‌خوای بخوری؟ بدپیشونی!» (ص ۱۲۳)  
ننه بابا گفت: «از پیشانی تو بود که گوساله مرد. میون این همه گوساله چرا باید  
گوساله ما بمیره؟» (ص ۱۵۴)

نیز ص ۱۶۱

## ۲-۳-۷- چشم‌زخم و راه‌های درمان آن

آسیبی که از چشم بد به کسی رسد. (معین، ۱۳۷۱) در *نیرنگستان آمده*: «اعتقاد به چشم‌زخم و چشم‌بند از دیرباز در بین ایرانیان رایج بوده است. در واقع این باور به دوره‌های قبل از اسلام برمی‌گردد. چنان‌که در اوستا دیو چشم‌زخم اغشی نامیده شده است. اعتقاد به چشم‌زخم ظاهراً از سرزمین مصر به ایران آمده است، زیرا در موزهٔ معارف تهران از جمله اشیایی که در کاوش‌های شوش پیدا شده، طلسم چشم‌زخم مصری است. چشم مقدس که از چینی، پخته شده و لعاب آبی دارد.» (هدایت، ۲۵۳۶: ۱۵) در گذشته مردم برای رفع چشم‌زخم و دفع آسیب چشم شور (چشم بد) کارهای متعددی می‌کردند: بیان واژه‌ها و اصطلاح‌ها و جمله‌هایی برای رفع چشم‌زخم و دور کردن آسیب جن و انس که همواره در بین مردم متداول بوده است؛ مانند «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، خواندن نام خداوند، خواندن «آیت‌الکرسی»، خواندن «و ان یکاد»، گفتن «لا حول و لا قوه الا بالله»، همراه داشتن آیات قرآنی و بعضی دعاها، دندان‌گرفتن پشت و روی دست و فوت کردن برای دفع آسیب جن و آل، انداختن آب دهان بر زمین، دود کردن اسفند و کندر، نگه‌داشتن زاج و نمک، ریختن نمک روی آتش، نیل کشیدن بر پیشانی کودکان، بستن مهرهٔ یشم به پیراهن کودکان، همراه داشتن مهرهٔ چشم‌زخم، استفاده از دعا و تعویذ، صدقه‌دادن، شکستن تخم‌مرغ، ادای جملاتی چون «ماشاءالله!»، «چشمم کف پات!»، «چشم بد دور!»، «بر چشم بد لعنت!»، «بترکد چشم حسود!»، «چشم حسود کور!»، «بنامیزد» و... که معتقدان به چشم‌زخم و آسیب چشم بد برای رفع اثر روانی آن، بدان‌ها مبادرت می‌ورزیده‌اند. شایان ذکر است برخی از این کارها امروزه دیگر منسوخ شده اما بعضی هنوز رواج دارد. صادق هدایت در فرهنگ عامیانهٔ ایران آورده: «جای قدم‌های کسی را که دارای قدرت چشم‌زخم بوده با کارد می‌بریدند یا بر روی آن با کارد خط می‌کشیدند؛ یا آنکه انگشت به خاک ته کفش

تعریف‌کننده زده، روی ناف خود می‌مالیدند، یا اسفند دود می‌کردند و سیاهی آن را بر پیشانی کسی که تصور می‌کردند چشم خورده است می‌مالیدند.» (هدایت، ۱۳۷۸: ۸۶)

من دست ننه‌بابا را می‌گیرم، به عیددیدنی می‌رویم. اول می‌رویم پیش خاله‌ماهرخ. خاله‌ماهرخ «نظر» می‌گیرد. هرکس از در خانه‌اش تو می‌رود خصوصاً بچه‌ها، دستمال ابریشمی دور سرش می‌بندد. بعد از چند دقیقه بازش می‌کند، سرش را به نوک انگشت‌های دستش گیر می‌دهد و آن را می‌کشاند. از روی ساعدش می‌کشاند تا آرنج و دعا می‌خواند، بازش می‌کند، تاش می‌کند. انگار چیزی توی دستمال رفته که مواظب است نیفتد. بعد دستمال را می‌برد لب باغچه می‌تکاند. گاهی هم توی آن زاج می‌گذارد و می‌اندازد توی منقل بین آتش‌ها. آن وقت آدمی که پیش خاله رفته تا آخر سال چشم نمی‌خورد، اگر هم خورده و مریض شده، خوب می‌شود. (ص ۲۰)

### ۲-۳-۸- چشم کله و دفع سرخوری

خوردن یا نخورن چشم کله‌پاچه در خرافه‌ها جایگاه خاصی دارد. مثلاً مردم استان فارس می‌گویند هرکس چشم بخورد، برادرش می‌میرد و کسی که برادر دارد نباید چشم بخورد، اهل سیرچ می‌گویند اگر هوس چشم کردی، حتماً بخور تا عزیزت را از دست ندهی. مش‌ریابه گفت: «کله‌پاچه می‌خواستی؟ هوس کرده بودی؟ باید چشم بخوری.» «برای چی چشم بخورم؟» «برای اینکه سر عموتو نخوری.»... «یعنی چه؟ چه ربطی داره به کله‌پاچه؟» «برایم گفت اگر کسی هوس کله‌پاچه بکند و چشم که را نخورد، سر عزیزترین کسش را می‌خورد. (ص ۲۴۹)

### ۲-۳-۹- دست زدن به پوست مار و مردن

ننه‌بابا می‌خندد و می‌گوید: «خدا عقلت بدهد یک وقت دست نرنی به پوست مار، می‌میری.» (ص ۱۲۳)

### ۲-۳-۱۰- سرخور

اگرهنگام یا کمی بعد از تولد شخصی، کسی از نزدیکان وی بمیرد یا اگر فردی چند تن از عزیزانش را از دست بدهد، به او می‌گویند سرخور. سکینه که برایمان نان

می‌بخت می‌گوید: «اون از مادرش، اون از پدرش، اینم از آغ‌باباش. دیگه سر چه کسی رو می‌خوای بخوری؟ بدپیشونی!» (ص ۱۲۳)

معنی نگاهشان را می‌دانم، می‌گویند: «سرخوری» (ص ۱۲۵)

[ننه‌آغا] حرف زد، نالید، به بخت خودش نفرین کرد و از پیشانی بد و سرخوری و

ظلم من ناله کرد. (ص ۱۶۱)

نیز ص ۲۴۹

## ۲-۳-۱۱- شگون خوردن رشته‌پلو در شب نوروز

از قدیم، شب نوروز برای مردم مهم و خوش‌یمن بوده و در این شب می‌کوشیده‌اند خوراکی‌های خاص و خوشمزه میل کنند. شب عید نوروز، ننه‌بابا رشته‌پلو درست می‌کرد... رشته‌ها توی پلو سفید، بلند و قهوه‌ای و خوشمزه بودند. ننه‌بابا می‌گفت: «شب سال نو که رشته‌پلو بخوریم تا آخر سال سررشتهٔ زندگی دستمان می‌آید.» (ص ۲۶۶)

## ۲-۳-۱۲- ناخن

### ۲-۳-۱۲-۱- ریختن ناخن گرفته، در پاشنهٔ در خانه

ناخن گرفته‌شده را اگر زیر دست و پا بریزند فقر می‌آورد؛ بلکه باید آن را در پاشنهٔ در گذاشت تا روز که دجال ظهور می‌کند، مانند خار روییده نگذارد اهل خانه خارج بشوند. (هدایت، پیشین: ۵۳) «پس از کوتاه‌کردن، ناخن‌های چیده‌شده را باید در «پاشنهٔ گردان در» بریزند، و آلا خوب نیست و شخص دچار مشکل و گرفتاری می‌شود.» (مرادی، ۱۳۸۷: ۷۴)

ننه‌بابا و آغ‌بابا روز جمعه ناخن‌هاشان را می‌گرفتند و می‌دادند به من که ببرم پای

پاشنهٔ در خانه بریزم. (ص ۱۵۱)

### ۲-۳-۱۲-۲- شگون ناخن گرفتن در روز جمعه

بنا بر باورهای مذهبی و جهت پاکی و پاکیزگی، مردم کوتاه کردن ناخن در روزهای جمعه را خوش‌یمن می‌دانند. «روز دوشنبه و روز جمعه برای کوتاه‌کردن ناخن خوب است.» (مرادی، پیشین: ۲۷۰)

ننه‌بابا و آغ‌بابا روز جمعه ناخن‌هاشان را می‌گرفتند و می‌دادند به من که ببرم پای پاشنه در خانه بریزم. (ص ۱۵۱)

### ۲-۳-۱۳- نحسی

نمایش خوبی نبود؛ نحس بود. یک بار دیگر هم سر اجرای دیگر همین نمایش بدبختی آوردم... ترقه‌ها خیس بودند و درنرفتند و صدا نکردند. روی صحنه مانده بودم چه کنم. (ص ۳۲۲)

### ۲-۳-۱۴- نفرین حیوانات و پرندگان

به نفرین پرنده‌ها و حیوان‌ها زیاد اعتقاد داریم. هنوز گریه‌ای که نفرینم کرد به یاد دارم. (ص ۸۸)

عمو با تفنگ در پشت اتاق کمین می‌کند و ناگهان تفنگش گرمی صدا می‌کند و گنجشک‌ها... بال‌بال می‌زنند و زمین می‌خورند... ننه‌بابا حرص می‌خورد و می‌گوید: «قاسم نکن، خوب نیست، نفرین می‌کنن.» (ص ۴۹)

### ۲-۳-۱۵- نگاه آدم ناپاک و خشک شدن شیر گاو

مردم از قدیم باور داشتند نباید نگاه شخص ناپاک به عزیزان یا محصولات و تولیدات آنان بیفتد، مبادا خیر و برکت را از بین ببرد. یرده را می‌اندازد و کسی جرئت ندارد تو اتاق کله بکشد. زن قنبر اعتقاد دارد که مباد چشم آدم ناپاک به بادیه شیر بیفتد و شیر گاو خشک شود. (ص ۱۲۰)

بنابر آنچه گذشت، نکته‌های زیر را به‌عنوان نتیجه بحث می‌توان مطرح کرد:

داستان شما که غریبه نیستید، با ذهن و جان مردم پیوندی عمیق و ناگسستنی دارد؛ درحقیقت واژه‌واژه این کتاب، برخاسته از زندگی عامه مردم است و به‌زیبایی باورهای مردم را بروز داده است.

عامیانه‌نویسی (واژگان، اصطلاحات و رفتارهای عوام) از ویژگی‌های زیربنایی سخن هوشنگ مرادی کرمانی است. انواع اساطیر، افسانه‌ها، جادو و خرافات به‌شکلی برجسته و پرنرنگ در کلام مرادی کرمانی آمده است. از رهگذر مطالعه اساطیر، افسانه‌ها، جادو و خرافات موجود در جامعه و بازتاب آن در داستان شما که غریبه نیستید، به درکی جامعه‌شناختی و روان‌شناختی از جامعه روستایی ایران در عصر زندگانی نویسنده می‌توان رسید. همچنین از رهگذر این تحقیق درمی‌یابیم که بسیاری از اساطیر، افسانه‌ها، جادوگری‌ها و خرافه‌های موجود محیط زندگی نویسنده، در دیگر نواحی ایران نیز وجود دارد. در این داستان، بسامد مصادیق جادوگری کمتر از اساطیر و افسانه‌ها و خرافات است. بسامد اساطیر و افسانه‌ها و خرافات تقریباً برابر است. نکته بسیار مهم، طنز پنهان نویسنده و طعنه پس‌پرده داستان است که خرافه‌ها و جادوها را به‌سخره گرفته است. این کتاب، یکی از منابع برجسته مطالعه فرهنگ عامه روستایی ایران است. بازتاب گسترده مضامین فرهنگ عامه در یک داستان کودک و نوجوان، اهمیت بسیار دارد. به‌طور کلی، شما که غریبه نیستید، داستانی برجسته در حیطه داستان‌های محلی و داستان‌های کودک و نوجوان و نیز اثری خواندنی و ارزشمند در زمینه فرهنگ عامه به‌شمار می‌رود.

#### ۴- منابع

- آرین پور، یحیی، (۱۳۷۹)، از نیما تا روزگار ما، چ ۳، تهران: زوآر.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۶۲)، مقدمه ابن خلدون، چ ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۷۷)، اسطوره بیان نمادین، تهران: سروش.
- الیاده، میرچا، (۱۳۶۲)، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- امیری خراسانی، احمد. (بهار ۱۳۸۲)، «باورهای خرافی مردم اکراین»، مجله مطالعات ایرانی، ش ۳.
- انجوی شیرازی، میر جمال‌الدین حسن. (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری. ویراسته رحیم عفیفی. چ ۲. مشهد. دانشگاه فردوسی.
- باستید، روژه، (۱۳۷۰)، دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- بلوکباشی، علی، (۱۳۴۱)، «کتاب کوچه»، کیهان هفته، شماره بیست و نه.
- بهار، لاتیق چند، (۱۳۷۹)، بهار عجم (فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی)، تصحیح کاظم دزفولیان، چ ۲، تهران: طلایه.
- بیهقی، حسینعلی، (۱۳۶۷)، پژوهش و بررسی فرهنگ عامه مردم ایران، مشهد: انتشارات آستان قدس.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف، (۱۳۶۲)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چ ۵، تهران: امیرکبیر.
- توروالد، یورگن، (۱۳۸۷)، جراح دیوانه، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، چ ۱۷، تهران: نگارستان کتاب.
- جاهودا، گوستاو، (۱۳۷۱)، روان‌شناسی خرافات، ترجمه محمد تقی براهنی، مشهد: البرز.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، (۱۲۷۴ق)، کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، مصر: دارالطباعه.
- دهباشی، علی، (۱۳۸۱)، یادنامه ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران: سخن.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۲۵-۱۳۶۰)، لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: سازمان لغت‌نامه.